

هدف فردوسی

شاپور شهبازی

ترجمه: مرجان بقایی - کارشناس ارشد
زبان و ادبیات فارسی

سخن هرچه گویم همه گفته‌اند

بسر باغ دانش همه رفته‌اند^۳
به هر روی، دو عامل که با یک‌دیگر بی‌ارتباط هم نبودند، سبب شد تا فردوسی تاریخ ملی ایران را در قالب شعری حماسی به نظم درآورد. نخست این که او معتقد بود نظم، قالب بهتری برای شناساندن مفاهیم و ماندگاری میراثی ملی است زیرا:
حدیث پراکنده بپراکند

چو پیوسته شد جان و مغز آگند^۴
بنابراین لازم بود که تاریخ و داستان‌های باستانی ایران، بویژه فراهم آمده‌ی ابومنصور در قالب نظم احیا شود و دقیقی جوان که عمری کوتاه داشت و کار او ناتمام رها شده بود؛ نشان داده بود که این، کاری دشوار، اما ارزشمند است. فردوسی به توانایی خود در شعر و شاعری ایمان داشت و با احساس الهامی عمیق و رسالتی خطیر این کار را برعهده گرفت.^۵
دو دیگر آن که، فردوسی ذاتاً هنرمند بود و نیاز داشت که قدرت و استعداد خلاق خود را آشکار سازد. او از استعداد خود در شعر و شاعری آگاه بود^۶ و از خواندن شعر نغز و فراتر از آن، از سرایش شعر به شدت احساس شادی می‌کرد.^۷ به اعتقاد او شعر سرچشمه‌ی شادمانی^۸ و بهترین و ارزشمندترین یادگار است.^۹ او با اطمینان از مهارت خود و خرسند از انتخاب موضوع سرایش خویش، از احیای دوباره‌ی روزگاران کهن و زندگی پهلوانان باستان شوق و لذتی بسیار در خود احساس می‌نمود^{۱۰} و همان‌گونه که دیدیم با شخصیت‌هایی که احیا می‌کرد، ارتباطی عمیق داشت.

۲- اثبات حقانیت ایرانیان باستان

با گسترش اسلام، افسانه‌های سامی فرصت یافتند تا به سرعت جایگزین تاریخ و روایات پهلوانی ایران شده یا آن‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار دهند. بی‌توجهی به سنت‌ها و تحریف عامدانه‌ی آداب و رسوم و نیز خدشه‌دار کردن شخصیت‌ها و رویدادهای باستانی، فرهنگ ایرانی را در معرض خطر قرار می‌داد. ذکر سه نمونه از این عوامل تهدیدکننده برای روشن ساختن موضوع کفایت می‌کند. نخستین نمونه به نقل از دولت‌شاه: امیر عبدالله بن طاهر که به روزگار خلفای عباسی، امیر خراسان بود. روزی در نیشابور نشست بود. شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد، پرسید که این چه کتاب است؟ گفت: این قصه‌ی وامق و عذراست و خوب حکایتی است که حکماً به نام شاه نوشیروان جمع کرده‌اند. امیر فرمود که ما مردم قرآن خوانیم، به غیر از قرآن و حدیث پیغمبر چیزی نمی‌خواهیم. ما را از این نوع کتاب در کار نیست و این کتاب تألیف مغان است و پیش ما مردود است. فرمود تا آن را در آب انداختند و حکم کرد که در قلمرو او به هر جا که از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد، جمله را بسوزانند.^{۱۱}

اشاره

این نوشتار بخشی از کتاب **فردوسی: زیست‌نامه‌ی انتقادی** Ferdowsi: A critical biography نوشته‌ی شاپور شهبازی است که اصل انگلیسی آن در بخش انگلیسی همین شماره‌ی ماهنامه چاپ شده است.

□ آن‌چه در تذکره‌های قدیمی درباره‌ی آغاز نظم **شاهنامه** توسط فردوسی، به‌دستور محمود غزنوی و به امید دریافت صله (یعنی، یک سکه طلا برای هر بیت) آمده، افسانه‌ی بیش نیست. بی‌تردید امید به دریافت صله و پاداشی سخاوتمندانه از جانب محمود، در بخش‌هایی از **شاهنامه** آمده است، اما این ابیات به تمامی مربوط به سال‌های پایانی زندگی شاعر است، یعنی زمانی که او تقریباً تمام **شاهنامه** را به نظم کشیده و همه‌ی دارایی خود را در این راه صرف کرده بود و در ایام کهولت، تنگدستی و بیمار مانده بود.^۱ هدف اصلی فردوسی از تقدیم **شاهنامه** به سلطان محمود، حفظ نسخه‌های ارزشمند این اثر در کتابخانه‌ی سلطنتی بود (گرت گفته آید به شاهان سپار) تا انتشار آن سهل و ممکن نماید.^۲ این اقدام فردوسی در عصر اربابان زمین‌دار و نبردهای ویرانگر، تدبیری شایسته بود. تقریباً ماندگاری همه‌ی شاهکارهای ادب فارسی مرهون چنین اقدامی است و بسیاری از آثار رمانتیک، منظوم، علمی و مذهبی که به درستی مورد حمایت قرار نگرفتند، در گذر زمان از میان رفتند.

بازتاب اهداف واقعی فردوسی را در **شاهنامه‌ی** او می‌توان دید. فردوسی امیدوار بود که بتواند اندیشه‌ی ملی‌گرایی را احیا و تقویت نماید و با حفظ یاد و خاطره‌ی کسانی که در شکل‌گیری تاریخ ایران نقش داشتند و از میراث ایرانی دفاع کرده بودند در قالب منظومه‌ی حماسی، نام خود را جاودان سازد. او مصمم بود تا آنان را از اتهاماتی که به تازگی از سوی ایرانیان نومسلمان به ایشان وارد شده بود، تبرئه نماید؛ اتهاماتی چون کفری و انجام اعمال اهریمنی. فردوسی در دورانی که برخی ایرانیان معتقد بودند تنها زبان شایسته دانشمندان و شعرا زبان فاتحان عرب است، کوشید تا زیبایی، شکوه و جاذبه‌ی فرهنگ و زبان فارسی را به نمایش گذارد.
کوتاه سخن این‌که، فردوسی در اندیشه‌ی احیای آرمان‌های ایرانی و تحقق بخشیدن به کمال مطلوب خویش بود. اکنون تا حدودی به تفصیل می‌توان این اهداف را مورد بررسی قرار داد:

۱- بازنویسی تاریخ باستان در قالب نظم

فردوسی بهتر از هر کسی می‌دانست که تاریخ و افسانه‌های مربوط به ایران‌شهر چه به نظم و چه به نثر، در بردارنده‌ی گنجینه‌ی ادبی عظیمی است، به این معنا که او در واقع مطلبی «تازه» ارائه و یا «خلق» نکرده است:

ترجمه‌ی فارسی **تفسیر طبری**، جمشید را به‌عنوان بانی بت‌پرستی، نکوهش می‌کند^{۱۲} و بر این نکته تأکید دارد که تمامی اعمال شر در عالم نتیجه‌ی جنایت قابیل است (با توجه به این که منظور نویسنده در این‌جا سنت‌های ایرانی‌ست) و آن اعمال را این‌گونه توصیف می‌کند:

«... و این آتش‌پرستیدن [اشاره به آیین زرتشت] اول به جهان اندر از او خاست... اول کسی که شراب مست‌کننده خورد هم قابیل بود [در سنت‌های ایرانی، جمشید چنین نقشی داشت] و سبب این، آن بود که... ابلیس بدو راه یافت و... گفت: خواهی که تو را از این اندوهان برهانم؟... بفروم تو را رودها بریست، چون بریبت، تنبور و چنگ و آن چه بدین ماند و این مزامیرها از نای و قابیل و فرزندان، آن شراب بخوردند و مست شدند و سماع کردند و پای کوفتن گرفتند... خلق آن چه بودند بریشان گرد آمدند تا این شراب خوردن و رودها جنبانیدن... به جهان اندر پراکنده شد و اصل همه شراب‌خوردن و مزامیرزدن از ایشان خاست.^{۱۳}»

تفسیر طبری این مطلب را براساس اشاره‌ی قرآن (مائده، ۹۰) مبنی بر تحریم شراب‌نوشی، بت‌پرستی و نواختن آلات موسیقی روایت می‌کند و همه‌ی آن اعمال را آن شیطان می‌داند.

مسلمان برجسته، امام محمد غزالی توسی نیز دو نسل پس از فردوسی با چشم‌پوشی از سنت‌های ضد ایرانی که در آن زمان در محافل بانفوذ مذهبی مسلمانان گسترش یافته بود به همین شیوه مطالبی نگاشته است. او درباره‌ی آداب غذاخوردن، چنین گفته است: «دوم آن که، خاموش نباشد که آن سیرت عجم است، لکن سخن‌های خوش بگوید. [پس از صرف غذا]... اگر به جمع، دست یک‌بار بشویند اولی‌تر و به تواضع نزدیک‌تر».^{۱۴}

نیز این حکیم مشهور با تحریم برگزاری اعیاد ایرانی، این‌گونه حکم می‌دهد:

«و از این چیزها بعضی حرام است و بعضی مکروه، اما صورت حیوان حرام است و آن چه برای سده، نوروز، فروشنده‌ی چون سپر، شمشیر، چوبین و بوق سفالین، این در نفس خود حرام نیست، ولیکن اظهار شعار گبران است که مخالف شرع است و از این جهت نشاید، بلکه افراط کردن در آراستن بازار به سبب نوروز و قطاقیف بسیار کردن و تکلف‌های نوساختن برای نوروز نشاید، بلکه نوروز و سده باید که مندرس شود و کسی نام آن نبرد تا گروهی از سلف گفته‌اند که روزه باید داشت تا از آن طعام‌ها خورده نیاید و شب سده چراغ نباید گرفت تا اصلاً آتش نبیند و محققان گفته‌اند: «روزه‌داشتن این روز هم ذکر این روز بود و نشاید که نام این روز برند، به‌هیچ وجه بلکه با روزهای دیگر برابر باید داشت و شب سده هم‌چنین، چنان که از خود نام و نشان نماند».^{۱۵}

هدف فردوسی در دفاع از تاریخ و سنت ایرانی، با اجتناب او از هرگونه سامی مابی آداب و پهلوانان ایرانی، کاملاً آشکار می‌شود:

او هم‌چون دیگران کیومرث را با آدم، جمشید را با سلیمان و کاووس را با شداد برابر نمی‌نهد. او ایرانیان را به‌خاطر داشتن همه‌ی ویژگی‌هایی لازم برای ایجاد زندگی سعادت‌مندانه، افتخارآمیز و سلحشورانه می‌ستاید و از این‌روی ایرانیان باستان را حمایت نموده و عناصر طرفدار عرب را به سخره می‌گیرد.^{۱۶} فردوسی در عباراتی خاص، آشکارا به این مقصود خود اشاره می‌کند: ایرانیان نه آتش‌پرست بلکه موحدانی پرهیزکار بودند.^{۱۷} آتشکده‌ها صرفاً مکانی

برای عبادت پروردگار بود،^{۱۸} در حالی که اعراب تا بدان‌جا پیش رفتند که برای خداوند قائل به‌وجود خانگی شدند.^{۱۹} نوروز، سده و مهرگان میراث ایرانیان باستان بود و باید با تشریفات کامل، شکوه و جلال ویژه‌ی خود برگزار می‌شد.^{۲۰} او سرانجام از خواننده می‌خواهد که پهلوانانی چون اردشیر، بهرام [گور] و انوشیروان را از یاد نبرد و آنان را خوار نشمارد.^{۲۱} در واقع فردوسی **شاهنامه‌ی** خود را به‌عنوان یادبودی برای این‌گونه پهلوانان و نیز شاهی بر عظمت آنان سرود:

شرح رویدادهای مربوط به شهریاران، بزرگان و پهلوانان گذشته، شامل آداب جنگ سور و نیز نصیحت عملی و سخنان دلپذیر است که در مدت زمانی طولانی گردآوری شده بود. افزوده بر این، راهبرد و راهنمایی برای طلب آموزش در دنیای دیگر نیز هست و آداب و اصول خردمندی، کیش و آیین مذهبی و نهادها و سازمان‌ها را نیز ترسیم می‌کند.^{۲۲}

این که فردوسی به هدف خود که همان احیای روح ملی ایرانی و جلوگیری از محو سنت‌ها و تاریخ ایران در فرهنگ عرب بود، رسیده است یا نه، با ماندگاری این سنت‌ها به نحوی که او پیراسته و به ما منتقل کرده، ثابت می‌شود.

۳- خلق یادمانی جاوید

فردوسی می‌دانست که یادمان‌های ایران باستان، بارها توسط شاعران و تاریخ‌نگاران مختلف خلق شده است و او اثر ابومنصور را که یکی از این یادمان‌ها بود، در دست داشت. بنابراین در اصالت این اثر جای تردید نبود. اما آن چه او خود بر دستیابی به آن قادر می‌یافت، خلق دوباره‌ی یادمانی مشابه بود، بر مبنایی مستحکم که جاودانه بماند. هدف اصلی او در زندگی با تکیه بر قدرت تخیل پویا و دانش ادبی ژرف خویش، بازنویسی تاریخ از یاد رفته‌ی ایران باستان در قالب اثری ماندگار با بیانی زیبا و استوار بود.^{۲۳}

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

چو این نامور نامه آید به بن

ز من روی کشور شود پُر سخن

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام

که تخم سخن را پراکنده‌ام

هر آن کس که دارد هس و رای و دین

پس از مرگ بر من کند آفرین

فردوسی به آرزوی خود دست یافت. طولی نکشید که پس از مرگ او **شاهنامه‌ی** وی در میان ایرانیان، هم‌چون قرآن در نزد اعراب مقبولیت یافت.^{۲۴}

۴- تجدید حیات ملی‌گرایی ایرانی

ایده‌ی «ملی‌گرایی» آن‌گونه که امروزه مطرح است، رویدادی نسبتاً جدید و اروپایی‌ست که در دیگر کشورها رواج یافته است. اما ملتی با پیشینه‌ی مشترک (نیاکان، زبان، مذهب، آداب و رسوم) که در سرزمینی معین که پیوسته حفظ و حراست شده است، زندگی می‌کند، به‌طور طبیعی پیوندهای ملی مستحکمی پدید می‌آورند و آن را توسعه می‌بخشند. چنین پیوندهایی، ملی‌گرایی غیرقابل انکاری را در میان ایرانیانی که بویژه در زمان ساسانیان قدرتمند شده بودند، ایجاد کرده بود.^{۲۵} غلبه‌ی اسلام، تأثیری ویرانگر به‌بار آورد و با نابودی سنت‌های

حافظ ملی‌گرایی، امور مذهبی را جایگزین آن‌ها ساخت. مخالفت عمیق ایرانیان در برابر این تاثیر ویرانگر، بویژه از طریق نهضت شعوبیه نمایان شد که مانع جذب ایران در موجودیت عرب می‌شد.^{۲۶}

به هر حال تا زمان فردوسی، عقاید ملی‌گرایانه با شکستی سخت روبه‌رو می‌شد. حاکمان طرفدار حکومت عباسی و روحانیون اهل تسنن، به احیای سنت‌های ایرانی مخالف بودند و زبان فارسی مورد هجوم هزاران واژه‌ی مترادف عرب قرار می‌گرفت که به تدریج جایگزین اصطلاحات کهن‌تر می‌شد.^{۲۷} این ایده که اسلام به معنی پذیرش همه‌ی افسانه‌ها و آداب و رسوم سامی‌ست، مقاومت ایرانیان را در برابر سیاست یکپارچه‌سازی مناطق زیر سلطه‌ی اعراب رو به تحلیل می‌برد.^{۲۸} از این روی، ملی‌گرایی موجود در **شاهنامه**، حتا اگر آن را ایده‌ی خود فردوسی ندانیم، عاملی موثر در بقای ایران بوده است. به راستی فردوسی با سرایش **شاهنامه**، زبان فارسی را تحکیم بخشید به حدی که دیگر مورد تهدید قرار نگرفت و هیچ زبان دیگری جز زبان فارسی نتوانست در برخورد مستقیم با زبان عربی، چنین بنای محکم و استواری ایجاد کند؛ بنابراین فردوسی حق دارد که با خرسندی اعلام نماید:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی^{۲۹}

از آن پس اصطلاح عجم معنای موهن خود را از دست داد و تلاش برای عربی‌مایی زبان فارسی قاطعانه سرکوب شد.

فردوسی به شدت بر ویژگی‌های مثبت «دین بهی» تاکید می‌کرد و نیاکان خود را به عنوان یگانه‌پرست با باورهای اخلاقی قوی ترسیم می‌نمود.^{۳۰} بنابراین او ابزار دفاعی قدرتمندی بر ضد اتهامات مسلمین پدید آورد و برای ایرانیانی که به تاریخ پیش از اسلام خود ارج می‌نهادند، منبع افتخار آمیزی فراهم آورد. چنین عواملی به شدت اساس ملی‌گرایی ایرانی را تحکیم می‌بخشید.

فردوسی ضمن باورمندی ژرف به هویت نژادی ایرانیان، در سراسر حماسه‌ی سترگ خویش بدین نکته تاکید داشت که نقش عظیم او در این زمینه باید زنده کردن میراث مشترک همه‌ی ایرانیان باشد.^{۳۱} اما خدمت بزرگ‌تر او، تهییج و تقویت افتخار به ایرانی بودن، به نحوی که از همانندی ایران به ملت عرب ممانعت به عمل آورد. برخی از ابیات او امروزه گویاترین ترجمان عقاید و احساسات ملی‌گرایانه خود را حفظ کرده است:

نباشد به ایران تن من مباد^{۳۲}

دریغ است ایران که ویران شود

کنام پلنگان و شیران شود^{۳۳}

ز بهر بر و بوم و پیوند خویش

زن و کودک خرد و فرزند خویش

همه سربه‌سر تن به کشتن دهیم

به آید که کشور به دشمن دهیم^{۳۴}

چنین گفت موبد که مردن به نام

به از زنده دشمن بدو شادکام^{۳۵}

بی‌هیچ تعصبی می‌توان گفت که هیچ‌کس به اندازه‌ی فردوسی بر مفهوم ملی‌گرایی ایرانی تاثیر نداشته است. پس از شهرت یافتن **شاهنامه‌ی** فردوسی، دیگر اتحاد میان کسانی که به‌عنوان کتاب

خویش به **شاهنامه** عشق می‌ورزیدند و آن را درک می‌کردند و محروم کردن آنان از یک منبع و ماخذ مشترک یعنی اثری به‌عنوان «میراث ایرانی» و «هویت ملی»، غیرقابل انکار بود. از آن پس ایرانیان نمی‌توانستند «نامه‌ی رستم» [فرخزاد] به برادرش را درباره‌ی غلبه‌ی اعراب بر ایران و پیامدهای آن بخوانند و بی‌تفاوت بمانند. در جایی که بسیاری از رهبران مذهبی و نظامی ایران شکست خوردند، فردوسی به پیروزی دست یافت و با **شاهنامه‌ی** او، احیا و ماندگاری یک ملت میسر گشت. بنابراین عجیب نیست که «انترناسیونالیست‌ها» پیوسته مخالفت خود را با **شاهنامه** نشان داده‌اند. چنین واکنش‌هایی حتا در زمان حیات فردوسی آغاز شده بود، اما آشکار هیچ نتیجه‌ی در پی نداشت. جا دارد قضاوت تاریخ‌نگار برجسته، برتولد اسپولر Spuler Bertold (که در آغاز کتاب آمده) بار دیگر در این‌جا تکرار شود:

در آخرین تحلیل، این **شاهنامه** بود که به‌عنوان اثر منظوم فردوسی و در جایگاه یک اثر ادبی جهانی، نقطه‌ی عطفی برای خودباوری هویت ایرانی گشت. در واقع برای ایرانیان زیست در شعر و با شاعران خود بیش از اعراب اهمیت داشت و ارزش اشعار فردوسی (و بعدها شعر شاعران دیگر) را در حفظ منش ایرانی نمی‌توان نادیده انگاشت. این شاعران برای تمامی مردم ایران - اشراف، شهرنشینان، صنعتگران و کشاورزان - ایرانی‌تبی را فراهم آوردند که با وجود همه‌ی تفاوت‌های اجتماعی آنان را متحد می‌ساخت و با انعکاس کامل سیمای مردم، به آن‌ها اجازه می‌داد تا خود را به‌عنوان ایرانی تمام عیار بشناسانند.^{۳۶}

۵- اعتبار و شهرت شخصی

یکی از اهداف فردوسی در نظم **شاهنامه**، کسب شهرتی عالم‌گیر و مقبولیت در محافل فرهیختگان و بزرگان بود.^{۳۷} این اندیشه‌ی نوظهور نبود؛ برای نمونه در مورد اثر منثور ابومنصور و گشتاسب‌نامه‌ی دقیقی نیز چنین ایده‌ی را می‌توان دید. اما فردوسی بیش از هر کس دیگر به این هدف دست یافت. هنگامی او در پی یافتن منبع اصلی کار خود بود، دوست او نسخه‌ی برای وی فراهم کرد و مصرانه از او خواست که:

شو این نامه خسروان بازگوی

بدین جوی نزد مهان آبروی^{۳۸}

فردوسی این وظیفه را به انجام رساند و تنها پاداش واقعی که انتظار آن را داشت، کسب نامی جاوید بود.

چو گفتار دهقان بیاراستم

بدین خویشان را نشان خواستم

که ماند ز من یادگاری چنین

بدان آفرین کو کند آفرین

پس از مرگ بر من که گوینده‌ام

بدین نام جاوید جوینده‌ام^{۳۹}

و تاریخ درستی گفتار او را به اثبات رسانده است.

۶- درس‌های تاریخی

فردوسی از خواننده‌ی اشعار خود انتظار نداشت که از کنار وقایع تاریخی بی‌تفاوت بگذرد، بلکه از او می‌خواست که به دقت بیندیشد تا زمینه‌های ظهور و سقوط افراد و ملت‌ها را دریابد و از گذشته برای بهبود بخشیدن به حال و ترسیم بهتر آینده درس بگیرد.^{۴۰} حتا زمانی

که **شاهنامه** را برای محمود فرستاد، از او خواست تا به این اثر هم‌چون آینه‌یی برای شهروندان بنگرد:

ازو یادگاری کنم در جهان

که تا هست مردم نگردد نهران

بدین‌نامه شهروندان پیش

بزرگان و جنگی سواران پیش

همه رزم و بزم است و رأی و سخن

گذشته بسی روزگار کهن

همان دانش و دین و پرهیز و رأی

همان رهنمونی به‌دیگر سرای^{۴۱}

شاهنامه با تاکید بر ناپایداری دنیا و رهگذری بودن انسان، کسی را خردمند می‌داند که از ستم، دروغ، آز، کشتار و دیگر اعمال شرّ بپرهیزد و در عوض برای عدالت، حقیقت، نظم و دیگر فضایل که مایه‌ی سعادت، آرامش و افتخار است؛ تلاش نماید.^{۴۲} به‌عنوان شاهدی بر صحت این خط‌مشی فلسفی، فردوسی خواننده را به مضامین موجود در **شاهنامه** ارجاع می‌دهد. او خطاب به پهلوانان باستان و مردان بخرد چنین می‌گوید:

همه خاک دارند بالین و خشت

خنک آنک جز تخم نیکی نکشت

نشان بس بود شهروان اردشیر

چو از من سخن بشنوی یادگیر^{۴۳}

... یکی شو بخوان نامه‌ی باستان

کزیشان جهان یک‌سر آباد بود

بدان‌گه که اندر جهان داد بود^{۴۴}

این پیام به کرات در **شاهنامه** آمده است.^{۴۵} بویژه در پایان **شاهنامه** هنگامی که پُرآوازه‌ترین شاه زمان، خسرو پرویز، از سپاردن این مسیر غفلت کرد، ناپایداری دنیا را از یاد برد و با اعتماد بر قدرت خویش، موجبات فروپاشی امپراطوری خود را به سبب ظلم و بی‌عدالتی فراهم ساخت.^{۴۶}

درس دیگر **شاهنامه** این است که با وجود تقدیر غیرقابل اجتناب و دگرگونی پیاپی تقدیر، ناامیدی امری ناپسند و غیرانسانی است. کسی که در جست‌وجوی جایگاه والا و افتخار است، باید بسیار تلاش کند و برای روبه‌رو شدن با هر شکست و دشواری احتمالی آماده باشد. بسا رنج‌ها کز جهان دیده‌اند ز بهر بزرگی پسندیده‌اند^{۴۷}

به‌یک روی جستن بلندی سزاست

اگر در میان دم اژدهاست^{۴۸}

فردوسی در هر داستان با اشاره به پیروزمندی نهایی انسان پرهیزگار و خاتمه یافتن هرگونه فاجعه‌یی به سعادت و بهروزی، این پیام را انتقال می‌دهد که فاجعه و شکست پایدار نیست و حتی می‌توان پس از مصیبت نیز به پیروزی و افتخار دست یافت و امید سرچشمه‌ی تمامی پیشرفت‌های بعدی است.^{۴۹}

Ferdowsi, A Critical Biography. Shapur Shahbaz, Mazda Publishers 1991

پی‌نوشت‌ها

۱- **شاهنامه**، (ابیات براساس **شاهنامه** چاپ مسکوست). ص ۸۵. ۲- همان‌جا، ج ۱، ص ۲۴، بیت ۱۷۵؛ ص ۲۶، بیت ۳، ج ۶، ص ۱۳۷، بیت ۲۰؛ ص ۳۳۳، بیت ۲۵.

۳- همان‌جا، ج ۱، ص ۲۰، بیت ۱۱۹. ۴- همان‌جا، ج ۸، ص ۲۲۵، بیت ۲۴۶۴. ۵- همان‌جا، ج ۱، بیت ۲۲؛ ج ۶، ص ۱۳۶، بیت ۹. ۶- همان‌جا، ج ۱، ص ۲۳، بیت ۱۵۷، بیت ۲۰۳؛ ج ۶، ص ۱۳۶، بیت ۲. ۷- همان‌جا، ج ۶، ص ۱۳۶، بیت ۱۳؛ ج ۸، ص ۲۲۵، بیت ۲۳۶۲؛ ج ۵، ص ۲۳۸، بیت ۶۳؛ ج ۶، ص ۱۶۵، بیت ۲۴؛ ص ۱۶۶، بیت ۲۱-۲۰. ۸- همان‌جا، ج ۵، ص ۸، بیت ۲۸؛ ج ۳، بیت ۲-۱؛ ج ۷، ص ۲۶۳، بیت ۲۸. ۹- همان‌جا، ج ۷، ص ۱۱۵، بیت ۳۸-۱۰. ۱۰- همان‌جا، ج ۱، ص ۲۳، بیت ۱۶۱؛ ج ۳، بیت ۱؛ ص ۱۶۹، بیت ۲۵۸۰، ج ۵، ص ۷، بیت ۳۰؛ ج ۷، ص ۶۴، بیت ۸۹۹، ج ۸، بیت ۱۰۹. ۱۱- **تذکره‌الشعراء**، ص ۳۰. ۱۲- **ترجمه‌ی تفسیر طبری**، تصحیح حبیب یغمایی، ج ۲، تهران، ۱۳۴۰، ص ۴۰۱. ۱۳- همان‌جا، ص ۴۰۲. ۱۴- **کیمیای سعادت**، تهران، ۱۳۱۹، ج ۱، ص ۴۷۸. ۱۵- همان‌جا، ص ۲۵۸-۵۹. ۱۶- گواه کامل بر این نظر این است که فردوسی آن‌چه را در منابع مورد نظرش درباره‌ی «نامه‌ی رستم فرخزاد» آمده، حفظ نموده است و نیز در جلد ۷، ص ۱۸۶، ابیات ۵۳۹-۴۰، فردوسی می‌گوید: کجا آن خردمند کنداوران / کجا آن سرفراز و جنگی سران / کجا آن گزیده نیاکان ما. کجا آن دلبران و پاکان ما؛ هجو روح اصلی این ابیات را تشکیل می‌دهد. ۱۷- **شاهنامه**، ج ۱، ص ۳۵؛ ج ۵، ص ۳۶۵، بیت ۲۲۰۵. ۱۸- همان‌جا، ص ۳۶۵، بیت ۲۲۰۶. ۱۹- همان‌جا، ج ۷، ص ۴۱، بیت ۶۲۷. ۲۰- همان‌جا، ج ۱، ص ۳۴، بیت ۲۱؛ ص ۴۲، بیت ۵۵؛ ص ۷۹، بیت ۱۰. ۲۱- همان‌جا، ج ۷، ص ۱۷۴، بیت ۴۰۴، ص ۴۵۴، بیت ۲۵۹۱، ج ۸، ص ۶۲، بیت ۱۶۲؛ ص ۹۵، بیت ۷۲۶؛ ص ۳۱۴، بیت ۴۴۶۷. ۲۲- همان‌جا، ج ۶، ص ۳۳۳، بیت ۲۱. ۲۳- همان‌جا، ج ۵، ص ۲۳۸، بیت ۵۲؛ ج ۹، ص ۲۱۰، بیت ۳۳۶۸، ص ۳۸۱، بیت ۸۷۰. ۲۴- نصرالله ضیاء‌الدین بن اثیر (م. ۱۲۳۱/۶۳۰)، برادر مورخ مشهور، در کتاب خود تحت عنوان **المثل السائر فی آداب الکاتب و الشاعره**، قاهره، (۱۳۱۲/۱۸۹۵)، ص ۳۲۴، ضمن شرح و تفسیری بر شعر حماسی فارسی، اشاره کرده است که فردوسی **شاهنامه** خود را در شصت هزار بیت سرود و این‌که «**شاهنامه**، قرآن عجم است» و حتا در ادبیات عرب نیز بی‌همتاست. ر.ک. تقی‌زاده، **فردوسی**، ص ۲۷۶ و فن گرونیام، **اسلام**، ص ۱۷۸. ۲۵- برای توضیح بیشتر رجوع کنید به:

Die Religion und Sitte der Perser und ubrigen Iranier nach den -hischen und romischen Quellen, ZDMG,XX(1866),123-26;A. griec

Christensen, L'Iran sous les sassanides, 2nd

ed., Copenhagen (1944), 97, 212, 217 and passim.

۲۶- همان‌جا، ص ۳۴. ۲۷- درباره‌ی این تهجم. ر. ک. بهار، **سبک‌شناسی**، ج ۱، تهران، ۱۳۲۱، ص ۲۵۸.

B.Spuler, Iran in Fruh-Islamischer Zeit, Wiesbaden (1952), 237ff.

۲۸- همان‌جا، صص ۱۲۰-۲۱، ابراهیم ادهم، صوفی بلخی قرن هشتم، کسانی را که به زبان عربی سخن نمی‌گفتند، شایسته‌ی هم‌کلامی نمی‌دید. ر.ک. عبدالله بن محمد بن ... حسینی بلخی، فضائل بلخ، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۹۵. ۲۹- **شاهنامه**، ج ۹، ص ۳۸۱. ۳۰- برای مطالعه‌ی بیشتر تر. ر.ک. معین، محمد، **مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی**، ص ۳۶۶. ۳۱- فن گرونیام، همان‌جا، ص ۱۷۰. ۳۲- **شاهنامه**، ج ۲، ص ۲۱۹، بیت ۶۳۴. ۳۳- همان‌جا، ج ۲، ص ۱۳۸، ابیات ۱۹۳-۴. ۳۴- همان‌جا، ج ۴، ص ۲۷۸، بیت ۱۰۷۴. ۳۵- همان‌جا، ج ۲، ص ۲۱۸، بیت ۶۳۰. ۳۶- Iran in Fruh-Islamischer Zeit, 236-۳۷ **شاهنامه**، ج ۱، ص ۲۱، ص ۱۲۰. ۳۸- همان‌جا، ج ۱، ص ۱۶۰، ۲۳. ۳۹- همان‌جا، ج ۸، ص ۹۷، بیت ۷۶۳، این ابیات از هجوتامه‌ی فردوسی است. ۴۰- همان‌جا، ج ۲، ص ۷۶، ابیات ۱-۱؛ ج ۴، ص ۲۴، بیت ۲۷۰، ج ۷، ص ۱۷۹، ابیات ۴۲۶-۲۸؛ ج ۸، ص ۶۲، بیت ۱۶۲. ۴۱- همان‌جا، ج ۶، ص ۳۳۳، بیت ۲۱. ۴۲- همان‌جا، ج ۴، ص ۲۴، بیت ۲۷۰؛ ج ۵، ص ۳۷۹، بیت ۲۴۱۲؛ ج ۸، ص ۲۷۹، بیت ۳۸۷۹. ۴۳- همان‌جا، ج ۷، ص ۱۸۶، بیت ۵۴۲. این ابیات نیز از هجوتامه است. ۴۴- همان‌جا، ج ۳، ص ۱۰۵، بیت ۱۶۲۰. ۴۵- همان‌جا، ج ۵، ص ۳۶۵، بیت ۲۳۳۸، ج ۸، ص ۶۲، بیت ۱۶۲، ص ۶۹، بیت ۲۹۲؛ ص ۱۵۳، بیت ۱۶۹۲. ۴۶- همان‌جا، ج ۹، ص ۳۸۱، بیت ۳۸۱۱. ۴۷- همان‌جا، ج ۳، ص ۲۰۲، بیت ۳۰۷۱. ۴۸- همان‌جا، ج ۵، ص ۸۶، بیت ۳. یکی از نخستین شعرای پارسی، حنظله‌ی بادغیسی، بی‌تی مشابه این بیت دارد: مهتری گر به کام شیر در است / شو خطر کن ز کام شیر بجوی. ذ. صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ ششم، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۸۰. ۴۹- **شاهنامه**، ج ۲، ص ۲۶، ابیات ۱۰۰-۱؛ ج ۵، ص ۸۶، بیت ۶.